

هنر نجات بخش- بخش دوم
خلق و هوشیاری در کنج خانه

در مقاله‌ی پیشین، نظر چند هنرمند را درباره‌ی فلوت نشینی و امکانات پیش روی هنرمندان برایتان بازگو کردیم. در این نوشتار بخش دوم این گفته‌ها را از نظر می‌گذرانید.

اشلی فیوره، آهنگساز

کلی کار دارم که باید انجام دهم، اما راستش نمی‌توانم. بعد از هشت سال، اولین بار است که واقعا هیچ نمی‌دانم قرار است چه کار کنم! وقتی معلوم شد که باید خانه نشین بشویم و به اصطلاح همه کارها را از راه دور انجام دهیم، از خودم پرسیدم پس تکلیف تمرین و کار جمعی چه می‌شود؟ برای همین هم ایده‌هایی را پیاده کرده و شروع کرده به آزمودنشان.

شاید برایتان عجیب باشد، اما چند وقتی است که شروع کرده تا با همه‌ی بدنم به موسیقی و صداها گوش دهم و آوای اشیاء منزل را بشنوم. در فلال یکی از تمرین‌هایم، دو لیوان شیشه‌ای روی گوش‌هایم می‌گذارم و دور خانه راه می‌افتم و گوش‌های شیشه‌ای‌ام را روی اشیاء مختلف می‌گذارم تا صدایشان را بشنوم. خیلی از این صداها را هم ضبط کرده‌ام که به زودی با همکاری دوست هنرمندم، لئا ولفمن، در قالب ویدئوهایی منتشر خواهم کرد.

مایکل تیلسن تامس، آهنگساز و رهبر ارکستر

این هفته یک قطعه‌ی شاد و سرما را تکمیل کردم که در بپگی به همراه پدرم ساخته بودیم. وقتی پنج-شش ساله بودم، این قطعه‌ی نجاتبخشمان بود و هرگاه که هرکدام از ما سرفروش نبود، دیگری این قطعه را اجرا میکرد تا حال آن یکی خوب شود. قطعه‌ی مان شعر هم نداشت و فقط یک خط همراهی با سوت برایش ساخته بودیم. در این روزهای دوری سعی کردم برایش متنی برازنده و معنا دار بنویسم. فعلا که فقط دو خط نوشته‌ام: «در خانه مانده ایم و دوریم، اما در امان و پرشوریم».

جولیا بولاک، خواننده

تازگی کتابی درباره‌ی اتل اسمایت، نویسنده و آهنگساز، در دست گرفته‌ام و به فکرش افتاده‌ام که طرزی بر اساس نوشته‌ها و زندگی او و ویرجینیا ولف اجرا کنم؛ و می‌خواهم در این طرح از همکاری الیس سارا اسکات، پیانونواز برجسته‌ی آمریکایی، نصیب ببرم. هر ساعتی از روز که فرصت شود، دست به کار می‌شوم و به کمک همسر پیانونوازم موسیقی می‌سازم - واقعا که چه موهبتی است که شریکی در کنارتان داشته باشید که اهل موسیقی است و همواره همراهیتان میکند. البته فرصت زیادی نداریم تا با همدیگر ساز بنوازیم و معمولا در نوشتن قطعه‌ها از همدیگر کمک می‌گیریم، یا در آماده‌سازی جزئیات به داد هم می‌رسیم. راستش دوری از فشار و سرعت جهان پیشاکرونا خیلی فوش آیند است و آدم میتواند با آرامش بیشتری کار کند.

امانوئل آکس، پیانونواز

نزدیک پنج سال پیش سونات لا مینور شوپرت (اپوس ۱۴۲) را در دست گرفتم و اجرا کرده و راستش چندان هم این اجرا دلچسب نبود. حالا وقتش رسیده تا دوباره به سراغش بروم. هم ترتیب نت‌های این قطعه بس دشوار است و مفهوم پردازی و ایده‌هایش به غایت سفت می‌نماید. در ضمن، من و یویوما (ویولنسل نواز برجسته‌ی آمریکایی) داریم سعی می‌کنیم تا ظرف چند هفته‌ی آینده سونات‌های بتهوون را به صورت زنده در اینترنت اجرا و پخش کنیم. من و همسرم یوکو از هواداران پرشور اپرا هستیم و این چند وقتی که اپرای متروپولیتن برنامه‌هایش را روی وب سایتش قرار می‌دهد و اجراهای پیشین را از این طریق به نظر مخاطبان میرساند، ما هم یک نفس پای این درگاه نشستیم و هر شب از تماشای یک اپرا لذت می‌بریم. اینطوری دست کم چند ساعتی از اخبار و تشویش جهان پیرامون دور می‌شویم. گرچه در اپرا هم اتفاقات شوم می‌افتد، اما دست کم خبری از ویروس کرونا در آنها نیست.

نادیا شیروتا، ویولنواز و مجری

آدم از نوازندگی و اجرای برنامه چه نصیبش میشود؟ فب بیش از هر چیز خود موسیقی است که آدم را به این کار تشویق میکند، اما جمعیت و مخاطبان هم عامل مهمی در دل بافتن به فضای موسیقی است. واقعا هم چه لذتی

والا تر از اینکه آدمها را گرد هم جمع کنید و با نوای موسیقی دلهاشان را به شور و اشتیاق وادارید؟ اما ناگهان همه چیز عوض شد.

مالا چگونه می توانیم مردم را به شور آوریم؟ چند وقت پیش دست به کار تولید برنامه «زیستن موسیقی» شدم که اول بنا بود به صورت پادکست و برنامه های مستقل ضبط شده پخش شود، اما بعد به صورت برنامه های زنده در آمد. هر بار که قسمتی از این برنامه را ضبط می کنیم، کمی به همان حال و هوای فوش قبلی بازمیگردم و دلتنگی ام را با گفت وگوهای زنده و تماس های ویدئویی جبران میکنم. تا روزی که این وضع و دورنشینی ادامه داشته باشد،

من هم به ضبط کردن برنامه ی «زیستن موسیقی» ادامه فواهم داد.

یاپ فان سوئی دن، مدیر موسیقی ارکستر فیلارمونیک نیویورک این فرصت تازه برای کار کردن روی طرح های تازه واقعا که مختمم است. اکنون روی اپرای «آخر مهمانی»، اثر گرگوری کورتاگ، آهنگساز و نوازندهی مجارستانی، کار میکنم تا در فصل بعد روی صحنه ببریم. از یکی از دوستانه ویولنی قرض گرفته و دارم تمرین می کنم تا بار دیگر بتوانم پارتیتاهای باخ را بنوازم. واقعا که چه گوش نواز است این آثار. نه تنها نواختنش کاری است چالش برانگیز و پر از دشواری، در ضمن خیلی هم التیام بخش و فوش آیند است. هر بار که به سراغ باخ می روم، فوشمالترین آدم روی زمینم. او واقعا میتواند انسان را از درون پالایش کند.

کار دیگری هم این روزها در دست گرفته ام و آن نوشتن قطعه ای برای دل خودم است. شاید روزی تمامش کرده و توانستم خودم را آهنگساز بنامم، اما تا پیش از آن بهتر است جانب فروتنی را بگیرم و فرض را بر این بگذارم که هنوز آهنگساز نشده ام.

فیلیپ گلس، آهنگساز

من در خانه محبوس شده‌ام و هیچ کاری نمی‌کنم به جز آهنگسازی. روی قطعه‌ی تازه‌ای کار میکنم به نام «روزها و شبهای سیری» که درواقع نوعی اپرا-تئاتر-سیری است. راستش این اثر هیچ ربطی به واقعیت فعلی خیابانهای نیویورک ندارد. واقعا هم دیگر همه مان از این وضع خسته شده‌ایم.

لنگ لنگ، پیانونواز

کلی قطعه‌ی تازه یاد گرفته‌ام و دارم به مجموعه‌ی تازه‌ای از آثار بتهوون فکر می‌کنم و به زودی به سراغش می‌روم. میخواهم سونات‌های او را یکی پس از دیگری اجرا کنم. یک مجموعه‌ی سه جلدی از آثار دبوسی هم تهیه کرده‌ام که دارم سعی می‌کنم همه‌شان را از بر کنم. هیچوقت چنین فرصتی نداشتم که بدون تشویش از اجرا، هفته‌ها بنشینم و تمرین کنم. حالا با خیال راحت می‌توانم بنشینم و تمرین کنم.

مردیت مانک، آهنگساز و خواننده

مدتی طول کشید تا به خودم بیایم و بتوانم خودم را با اوضاع تازه وفق دهم. به تدریج درونم آرام می‌گیرد و حالا دیگر می‌توانم روی قطعه‌های تازه کار کنم. هرروز تمرین آواز می‌کنم و نرمش را هم ترک نکرده‌ام.

به تازگی روی قطعه‌ی عظیم و تازه‌ای کار میکنم که خیلی موصله و زمان می‌خواهد. این اثر بخش سوم از سه‌گانه‌ای درباره‌ی پیوند انسان و طبیعت است؛ اسمش را گذاشته‌ام «تار ایندرا». تار ایندرا نوعی کنسرت و چیدمان است که بر صحن تئاتر اجرا می‌شود. پس از اینکه توانستم با تنها ماندن و دورنشینی کنار بیایم، مالم جا آمد و اکنون دیگر از این اوضاع دلفور نیستم. متی در مین سوگواری و در غم از دست دادن هم می‌توان فلق کرد و از همان سوگ هم مجالی برای فوش زیستن فراهم آورد.